حاشیه‌ای بر مقاله‌های جلایی‌پور و شیرزاد در نقد دانشجویان تحکیمی

تسخیرشدگان

رضا خجسته رحیمی

در چند هفته گذشته، صفحه سیاست شرق میزبان چهره‌های سیاسی و دانشگاهی‌ای بود که به تبیین نگاه خود در باب «انجمن‌های اسلامی و مسئله هویت» پرداختند. ماجرا نیز از دو مقاله پیاپی حمیدرضا جلایی‌پور عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت آغاز شد. در پی نقد این فعال سیاسی که مبتنی بر عدم پایبندی اعضای انجمن‌های اسلامی به هویت دینی بود برخی از فعالان دانشجویی نیز پاسخ‌هایی را قلمی کردند که برخی از این پاسخ‌نوشته‌ها نیز در روزنامه شرق منتشر شد. یکی از این پاسخ‌ها اما به قلم مهدی شیرزاد از فعالان دانشجویی دانشگاه تهران بود که پاسخی از سوی پدر را به همراه داشت. احمد شیرزاد عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت در پاسخی به مقاله فرزندش، دفاعیه‌ای از دیدگاه‌های حمیدرضا جلایی‌پور را با خوانندگان شرق در میان و ابعاد دیگری از انتقاد بر عملکرد اعضای انجمن‌های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت را به نمایش گذاشت. انتشار دو مقاله از حمیدرضا جلایی‌پور در نقد انجمن‌های اسلامی در بادی امر و مبتنی بر تحلیلی روانشناختی به نظر می‌رسید که پاسخ و عکس‌العملی است به مفارقت و عدم همراهی دانشجویان سیاسی با سیاستمداران اصلاح‌طلب و نتیجه این جدایی که به شکست این سیاستمداران در انتخابات ریاست جمهوری اخیر و خروج کامل آنها از حکومت انجامید. بدین‌ترتیب بود که پاسخ‌نویسی بر انتقادات جلایی‌پور خالی از لطف به نظر می‌رسید که گویی این انتقادات نشانه‌ای از گلایه‌هایی پنهان بود که اکنون به بهانه‌ای دیگر و در قالب نقد بی‌هویتی دانشجویان هویدا می‌شد. اما ادامه این داستان تا بدانجا که به مقاله‌ای مبسوط و مطول از احمد شیرزاد انجامید، گویای گشایش بابی جدید از مباحثات بود و اکنون در چنین شرایطی مقاله حاضر، نیم‌نگاهی است به این مباحثات و البته منازعات. نویسنده مقاله حاضر اما در بررسی انتقادی خود نسبت به مقالات این دو عضو جبهه مشارکت، سودای توجیه عملکرد فعلی دانشجویان تحکیمی را نخواهد داشت. چه آنکه بی‌شک در بی‌عملی و انفعال سیاسی حاکم بر جبهه اصلاحات – از فردای روز انتخابات ریاست جمهوری تاکنون – دانشجویان انجمنی نیز هم‌سفره اصلاح‌طلبان خارج مانده از قدرت بوده‌اند و بحران «تعلیق استراتژی» اینک نه فقط بر جبهه اصلاح‌طلبان که بر اردوگاه دانشجویان تحکیمی نیز سایه افکنده است. همچنان‌که نگارنده پیشتر (در سالنامه شرق) از درافتادن خیاط به کوزه سخن گفته بود و فرصت‌سوزی و بی‌عملی دانشجویان سیاسی را –که برخلاف اصلاح‌طلبان مدعی فعالیت از فردای روز انتخابات بودند – به نقد کشیده بود. بگذریم از این مقدمه، اکنون داستان از چه قرار است؟

■■■

داستان را از انتها آغاز می‌کنیم، از مقاله احمد شیرزاد آنجایی که می‌نویسد: «هدف از این نوشته آن نیست که نقطه‌نظرات فرزندم مهدی را به نقد کشم و از جلایی‌پور دفاع کنم. به نظر حقیر نوشته جلایی‌پور به غایت گویا و مستدل بود و هیچ پاسخی بهتر از بازخوانی همان مقاله نمی‌تواند حق مطلب را ادا کند.» بگذریم از اینکه این پدر به‌رغم سخن و مدعا، مقاله خود را صرفاً در نقد پسر نوشته بود و اگرچه مقاله جلایی‌پور را به غایت گویا و مستدل (و مابقی) خوانده بود اما مقاله مبسوط او نیز بر تکرار دوباره همان مدعیات دوست هم‌حزبی استوار بود. نگارنده اما بنا بر توصیه آقای شیرزاد (پدر) دو مقاله آقای جلایی‌پور را نه یک بار که چند بار خواند و آن هم نه فقط در روزنامه شرق که در بولتن بسیج دانشجویی دانشگاه امیرکبیر نیز، در حالی که تیتر یک آن نشریه را به خود اختصاص داده بود. خوانش مکرر مقاله آقای جلایی‌پور اما گره‌گشای این خواننده نوعی نبود و اجتهاد در متن و تلاش وافی برای فهم دیدگاه‌های مطروحه در آن مرقومه نیز مشکل‌گشای ابهام‌ها و پرسش‌های وارد بر آن مقاله نشد. اما چرا؟ حمیدرضا جلایی‌پور در مقاله خود با عنوان «خطای غفلت از هویت دینی» از زبان دانشجویان انجمنی مدعاهایی را مطرح کرده و لباس اعتقاداتی را بر تن آنها پوشانده است که عمده آنها از این قرارند: ۱– در حرکت جمعی انجمن‌ها برجسته کردن هویت دینی با هویت دموکراتیک آنها ناسازگاری دارد. . . هویت‌یابی دینی مانع تکثرگرایی انجمن‌ها است. ۲– اگر هویت‌یابی دینی برای دانشجویان ایدئولوژی‌گرا در سال‌های دهه پنجاه همبستگی‌آور بود، برای دانشجویان دموکراتیک دهه هشتاد لزوماً همبستگی‌آور نیست. ۳– آدمی در دوران کنونی نمی‌تواند به طور همزمان هم هویت مدرن (مثل دموکرات بودن) و هم هویت‌های سنتی (مثل دینی بودن) را داشته باشد. . . ۴– حالا که دولت بی‌طرف عمل نمی‌کند. . . این انجمن‌های اسلامی هستند که باید بار دولت را به دوش بکشند. ۵– لازمه دفاع از حق فعالیت لائیک‌ها و دگراندیشان در محیط‌های دانشگاهی این است که انجمن‌های اسلامی خودشان لائیک و دگراندیش شوند.

جلایی‌پور با اصل گرفتن چنین مفروضاتی است که مسیر نقد را بر دانشجویان انجمنی می‌گشاید. او لباسی که از پیش خود چنین بریده و دوخته است را بر تن اعضای انجمن‌های اسلامی می‌پوشاند تا سرانجام با زیر سئوال بردن این مدعیات– که کار سختی هم نیست– بتواند اثبات کند که «هویت‌یابی دینی با دموکرات بودن اعضای انجمن‌ها ناسازگار نیست.» اما آیا به واقع دانشجویان انجمنی با طرح استراتژی‌ای تحت عنوان «پارلمان دانشجویی» اینچنین به جنگ دین رفته‌اند؟ آیا دانشجویان مفروض در بحث جامعه‌شناسانه و علمی آقای جلایی‌پور هیچ‌گاه خود چنین مفروضات و ادعاهایی را در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های‌شان مطرح کرده‌اند یا که این مفروضات را داده‌هایی باید دانست برآمده از تحلیل‌های شخصی این تحلیلگر محترم؟ به نظر می‌رسد که اگر این تحلیلگر محترم پیش‌فرض‌های تحلیل خود که صرفاً به کار نتیجه مورد نظر می‌آیند را به کناری بگذارند، داستان اعتقاد دانشجویان انجمنی به پارلمان دانشجویی صورت واقعی‌تر خود را نشان خواهد داد. چشم‌ها را باید شست و جور دیگر باید دید. دانشجویان انجمنی (برخلاف سخن آقای جلایی‌پور) هیچ‌گاه نگفته‌اند که از هویت دینی خود شرمنده‌اند. آنها هیچ‌گاه (برخلاف سخن آقای جلایی‌پور) مدعی ناسازگاری هویت دینی با هویت دموکراتیک نبوده‌اند. نیز اعضای انجمن‌های اسلامی (برخلاف سخن آقای جلایی‌پور) هیچ‌گاه مدعی آن نبوده‌اند که «لازمه دفاع از حق فعالیت لائیک‌ها و دگراندیشان در محیط‌های دانشگاهی این است که انجمن‌های اسلامی خودشان لائیک شوند». این مدعاها غیرقابل دفاع‌ترین سخنانی است که این دانشجویان می‌توانسته‌اند زده باشند و گویی صرفاً از آن روی در مقاله این تحلیلگر محترم آورده شده‌اند که بی‌هیچ کوششی قابل رد هستند. ایده تشکیل پارلمان دانشجویی از سوی دانشجویان انجمنی در دانشگاه‌ها پس از آن مطرح شد که به‌رغم حضور حداکثری اصلاح‌طلبان در نهادهای انتخابی حکومت، امکان فعالیت دانشجویان تحول‌خواه و اصلاح‌طلب در دانشگاه‌ها در قالب انجمن‌ها و تشکل‌های جدید دانشجویی فراهم نشد. پیش از این نیز البته در سال‌های پس از دوم‌خرداد انجمن‌های اسلامی صحنه‌ای بود از مقاومت و مقابله بخشی از اعضای خود که سمپات احزاب چپ و گروه‌های عضو جبهه دوم‌خرداد بودند در برابر دانشجویانی که اگرچه در التزام و اعتقاد آنها به شعائر مذهبی هیچ شکی نبود اما دگراندیش بودند و به نهضتی بودن (سمپاتی با نهضت آزادی) و عزتی بودن (سمپاتی با عزت‌الله سحابی و نیروهای ملی– مذهبی) نیز متهم و بنابراین گویی صندلی‌ای خالی برای آنها در انجمن‌های اسلامی وجود نداشت. متهمانی که چه‌بسا تنها جرمشان سخن گفتن از اندیشه مهندس بازرگان بود. در میانه چنین کش و قوس‌هایی دانشجویان انجمنی بدان نتیجه رسیدند که نه تنها از احزاب عضو جبهه دوم خرداد انتظار همنشینی با اصلاح‌طلبانی خارج از دایره محدود این جبهه را نباید داشت که علاوه بر آن نه حتی در جامعه بلکه در نمونه آماری کوچکتری همچون دانشگاه نیز نباید به گشایش زمینه برای فعالیت نیروهای تحول‌خواه در قالب تشکل‌های دانشجویی مختلف امیدوار بود و دل بست. اینچنین بود که دانشجویان انجمنی (شرح این ماجرا به‌طور مبسوط‌تر در ادامه مقاله خواهد آمد) پس از خروج خود از جبهه دوم‌خرداد و سخن گفتن از ضرورت تشکیل جبهه‌ای برای دموکراسی‌خواهی در عرصه سیاسی کشور، در دانشگاه نیز از تشکیل پارلمان دانشجویی سخن به میان آوردند. پارلمان دانشجویی ایده‌ای بود که در تشبه به آن اعضای انجمن‌های اسلامی درحالی که امکان فعالیت تشکل‌های اصلاح‌طلب (در قالبی غیر از انجمن‌ها) در دانشگاه ممکن نبود، دگم‌های ایدئولوژیک خود را صرف‌نظر از اعتقادات شخصی و درونی‌شان به کناری می‌گذاشتند تا امکان تجربه دموکراسی‌خواهی در دانشگاه‌ها (از تنها کانال موجود که همانا انجمن‌های اسلامی بودند) فراهم آید. فارغ از اعتقاد به لیبرالیسم اقتصادی یا سوسیالیسم اقتصادی و همچون آن فارغ از اعتقاد به اقتصاد اسلامی، فارغ از ضرورت تبلیغ لیبرالیسم یا سوسیالیسم و همچون آن فارغ از تبلیغ اسلام ایدئولوژیک، دانشجویان سیاسی در انجمن‌های اسلامی تنها دارایی خود را که از قضا سقفی کوتاه برای فعالیت در دانشگاه بود با دیگر دانشجویان تحول‌خواه و دموکراسی‌طلب قسمت کردند تا اگر که شعار «ایران برای همه ایرانیان» تحقق پیدا نکرد حداقل انجمن‌های اسلامی در خدمت شعار «دانشگاه برای همه دانشجویان» درآمده باشند. بدین ترتیب این اتفاق نه آنچنان که برخی مقایسه می‌کنند از جنس تغییر ایدئولوژی در مجاهدین خلق بود و نه آنچنان که آقای جلایی‌پور می‌گویند به معنی شرمنده بودن از هویت دینی و بی‌دین و ضددین شدن. طنز این ماجرا آنجا است که منتقدان این روند دفتر تحکیم را در عبور از اساسنامه این تشکل دانشجویی به نقد می‌کشند. اساسنامه‌ای که البته برآمده از مرامنامه‌ای است نوشته شده توسط دانشجویان خط امام در سال‌های پس از انقلاب و کافی است تا نگاهی به این مرامنامه بیندازیم و چارچوب‌های آن را در نظر بگیریم تا مشخص شود که حتی بسیج دانشجویی نیز محملی مطمئن برای پیش بردن آمال‌های آن مرامنامه متعلق به ربع قرن پیش نیست. مرامنامه‌ای که از اصول آن مقابله با «قشر غربگرا و غرب‌زده به‌عنوان ایادی استعمار در درون ملت‌ها» است و جلوگیری از «پرورش افرادی که حامل فرهنگ استعماری در دانشگاه‌ها هستند» و تلاشش نیز در «استمرار انقلاب فرهنگی– اسلامی» است و مبنایش هم آنچنان که در مقدمه این مرامنامه آمده «تبیین اصول و اهداف و خط‌مشی حرکتی خود در قالب خط اصیل اسلام فقها» و «اعتقاد به اسلام فقاهت به‌عنوان اسلام راستین در حوزه‌های علمیه» است. حال اما اصلاح‌طلبان گویی معتقد به عبور نسبی از این مرامنامه هستند اما ملاک توقف در این عبور نسبی را چه کسی است که باید مشخص کند؟ دانشجویان امروز یا سیاستمدارانی که زمانی از نویسندگان و عمل‌کنندگان به این مرامنامه بوده‌اند؟ اگر عبور از اساسنامه تحکیم– به فرض وقوع– امری نادرست است و از نظر آقایان جلایی‌پور و شیرزاد عملی غیراخلاقی و غیرصادقانه است، آیا نادیده گرفتن واقعیت‌های مرامنامه دفتر تحکیم وحدت نیز غیرصادقانه نیست و بنابراین آیا دانشجویان عضو انجمن‌های اسلامی باید که به حکم چنین روایتی از صداقت متعهد به مرامنامه نیز باشند که در آن حتی برای یک‌بار هم از آزادی یا دموکراسی و مانند آن (حتی به اشاره واژه) سخن به میان نیامده است؟ اگر آقایان جلایی‌پور و شیرزاد عبور نسبی از این مرامنامه را جایز می‌دانند– که در سخنانشان جایز دانسته‌اند– آیا چنین عبوری را نیز عده‌ای دیگر عبور از هویت تاریخی و سیاسی دفتر تحکیم و انجمن‌های اسلامی قلمداد نخواهند کرد؟ ماجرا اما از این نیز پیچیده‌تر است که از باب مثال درحالی که چهره‌ای همچون عبدالکریم سروش نیز در میانه برخی سخنرانی‌ها اندیشه خود را اندیشه‌ای لائیک می‌خواند آیا ورود فردی با اندیشه‌ای از جنس سروش را به انجمن‌های اسلامی می‌توان عملی غیراخلاقی دانست، وقتی که جلایی‌پور می‌گوید: «عمل سیاست‌ورزانه لائیک‌ها زیر پرچم و یا با لباس انجمن‌های اسلامی اولاً عملی اخلاقی نیست. ثانیاً به دموکراسی ایران هم در آینده کمک نمی‌کند.»

■■■

از این پرسش‌ها و چالش‌ها که برآمده از مطالعه چندباره مقاله آقای جلایی‌پور –بنا به توصیه آقای شیرزاد– هستند اگر بگذریم چرخی دیگر در مقاله احمد شیرزاد ضروری است تا با کنکاش در تحلیل‌های این فعال سیاسی از نقش و هویت انجمن‌های اسلامی صورت روشن‌تری به مباحثات و منازعات دانشجویان تحکیمی و سیاستمداران اصلاح‌طلب بخشید. مقاله آقای شیرزاد به درستی هویدای آن است که مسئله اصلی در مباحثات اصلاح‌طلبان و دانشجویان تحکیمی، نه برآمده از نگاه این دانشجویان به مسئله هویت دینی که منبعث از رفتارهای سیاسی دانشجویان تحکیمی است؛ رفتارهایی که براساس جدایی دانشجویان و سیاستمداران اصلاح‌طلب از یکدیگر شکل گرفته و تبلور یافتند. توصیف آقای شیرزاد از عملکرد فعلی انجمن‌های اسلامی اما چنین است: «[این نظرگاه]، نظرگاهی مبارزه‌مدار و به تعبیری آنارشی‌طلبانه است که . . . همواره خود را در موضع نقد قدرت می‌بیند. . . در این نظرگاه هیچ ایده مثبتی برای دفاع وجود ندارد. دانشجو مبارزه می‌کند و فضای حماسی ایجاد می‌کند. . . اما چنانچه جابه‌جایی قدرت صورت گرفته و افراد متفاوتی در بخش‌هایی آمدند، باز هم چیزی عوض نشده است، زبان دانشجو هرگز نباید در دفاع و حمایت از کسی که دست در قدرت اجرایی و سیاسی دارد به‌کار افتد. اما آیا این توصیف آقای شیرزاد از انجمن اسلامی را منطبق بر واقعیت باید دانست؟ بگذریم از اینکه قرار داشتن دانشجویان در موضع منتقد مسئله‌ای قابل انتقاد نیست و منتقد بودن آنها نیز بهتر از آن است که بازوی نظارتی و اجرایی حاکمیت در دانشگاه باشند. (همچنان‌که نتیجه آن را در عملکرد دفتر تحکیم در دهه اول پس از انقلاب به چشم دیدیم.) اما آیا دانشجویان تحکیمی در مواجهه با پدیده‌ای به نام خاتمی و همراهانش چنین برخورد کردند و چنین از اصلاح‌طلبان دوری گزیدند؟ آنچنان‌که می‌دانیم دفتر تحکیم در سال ۸۰ و در میانه بسیاری از انتقادات بر سیدمحمد خاتمی، همچنان به حمایت از کاندیداتوری وی در انتخابات ریاست‌جمهوری هشتم خود را مشغول ساخت و در این سال‌ها (۷۶ تا ۸۰) به عنوان متحد استراتژیک اصلاح‌طلبان و عضوی از جبهه دوم خرداد باقی ماند. بدین ترتیب اینچنین نبود که از فردای روز دوم خرداد ۷۶، دانشجویان راه مفارقت از اصلاح‌طلبان برگزینند و اکنون این اصلاح‌طلبان هستند که باید از خود بپرسند چرا تقدیر را به سوی چنین جدایی‌ای هدایت کردند، در حالی که این صرفاً و فقط دانشجویان نبودند که از کاروان اصلاح‌طلبان دوم‌خردادی پیاده شدند؟ بحث جدایی و مفارقت دانشجویان تحکیمی و اصلاح‌طلبان حکومتی را از ابتدای آن مرور باید کرد و بدین ترتیب اکنون با مرور برگ‌هایی از این داستان نانوشته، خود را برای داوری‌ای عادلانه‌تر آماده می‌سازیم.

■■■

برگ اول: اسفند ۸۱ بود، همان زمان که اصلاح‌طلبان خود را برای انتخابات شوراها آماده می‌کردند و آن هنگامی که بخش عمده‌ای از ایرانیان تحول‌خواه خانه‌نشینی را انتخاب کرده بودند، در حالی که اصلاح‌طلبان تصویری جز پیروزی در ذهن نداشتند. (نمونه آن مصاحبه حمیدرضا جلایی‌پور در روز انتخابات شوراها با عنوان «وزن‌کشی اصلاحات») دانشجویان تحکیمی اما آن زمان نه تنها تصمیم به عدم شرکت در این انتخابات گرفته بودند که خروج خود از جبهه دوم‌خرداد را نیز اعلام کردند. آنها در «نشست الزهرا» که همزمان با روز رای‌گیری برای انتخابات شوراهای دوم بود، به جای حضور در پای صندوق‌های رای صبح تا شب را در دانشگاه ماندند و با اعلام خروج خود از جبهه دوم خرداد، از ضرورت تلاش در جهت تشکیل جبهه‌ای برای دموکراسی‌خواهی نیز سخن گفتند. بدین ترتیب بود که در اردیبهشت‌ماه ۸۲، دانشجویان تحکیمی برای برگزاری نشست ماهانه خود در دانشگاه علامه، قصد آن داشتند که عنوان این نشست را نیز «جبهه‌ای برای دموکراسی‌خواهی» بگذارند. نتیجه اما چه بود؟ صدور مجوز برای این نشست در وزارت علوم اصلاح‌طلب مصطفی معین منوط به حذف عنوان (یعنی جبهه دموکراسی‌خواهی) این نشست شد. اکنون و با چنین روایتی، این داستان را چگونه به داوری باید نشست؟

برگ دوم: چرخ زمان را کمی به عقب‌تر می‌چرخانیم. تابستان ۸۰، اردوی دانشجویان انجمن‌های اسلامی در دانشگاه تهران صحنه مباحثه آنها بر سر انتخابات شورای مرکزی دفتر تحکیم و تداوم فعالیت غیرقانونی مرکزیت سابق بود. متعاقب این اردوی سالانه، تعداد محدود و حداقلی از انجمن‌های اسلامی (که بعدها به طیف شیراز معروف شدند) راهی گیلان شدند و مرحله اول انتخابات دفتر تحکیم را خارج از ضوابط تشکیلاتی و بدون رسمیت داشتن نشست برگزار کردند. تراژدی اما آنجا بود که این نشست با پیام مصطفی معین وزیر وقت آموزش عالی آغاز به کار کرد. پس از آنکه دانشجویان مرحله دوم انتخابات خود را نیز به شیوه‌ای مشابه – بدون رسمیت یافتن و طی شدن مراحل تشکیلاتی و به‌رغم مخالفت ۷ نفر از ۹ عضو شورای مرکزی تحکیم – در شیراز برگزار کردند (بهمن ۱۳۸۰)، اکثریت انجمن‌های اسلامی نیز نشست خود را در دانشگاه علامه برقرار ساختند و شورای مرکزی دفتر تحکیم را (تحکیم علامه) انتخاب کردند. تحکیم علامه اکنون در حالی شکل می‌گرفت که ساختمان مرکزی این اتحادیه پلمب و بی‌خانمانی دانشجویان تحکیمی نیز آغاز شده بود. حال اما موضع وزارت علوم دولت اصلاح‌طلب در این میانه چه بود؟ وزارت علوم اعلام کرد که برای به رسمیت شناختن یکی از این دو طیف، نظر هیات‌های نظارت در دانشگاه‌ها را جویا خواهد شد و استعلامی از آنها خواهد داشت. بدین ترتیب پای هیات‌های نظارت نیز توسط وزارت علوم به این داستان گشوده شد. اما این نیز پایان ماجرا نبود. استعلام صورت گرفته بود اما وزارت علوم حاضر به اعلام نتیجه آن نبود. پس از گذشت شش ماه در شهریور ۸۱ بود که وزارت علوم هر دو طیف تحکیم را به رسمیت شناخت و به خاطر در اکثریت نبودن هیچ یک، هر دو را قانونی اعلام کرد. اما آیا این رای مبتنی بر همان نتیجه استعلام از هیات‌های نظارت بود؟ چنین شبهه‌ای آنچنان جدی بود که نمایندگان فراکسیون دانشجویی مجلس وزیر علوم، مصطفی معین را به مجلس فرا خواندند تا پرسش‌هایی را با او درمیان بگذارند. جالب اما آنجا بود که وزیر علوم در این دیدار نتیجه استعلام از هیات‌های نظارت را چنین اعلام کرده بود: «۹۰ درصد طیف علامه، پنج درصد طیف شیراز، پنج درصد مستقل.» او و همراهانش مدعی آن بودند که به خاطر برخی حمایت‌ها از طیف شیراز و بعضی ملاحظات، امکان رسمی نشناختن طیف شیراز وجود نداشته است. با مرور این روایت، اکنون در جدایی اصلاح‌طلبان و دانشجویان تحکیمی چه حکمی به داوری باید داد؟ آیا مسئله دانشجویان تحکیمی یا اصلاح‌طلبان– آنچنان که آقای شیرزاد تقلیلی می‌دهند– صرفاً این بوده است که: «شخصیت‌های سیاسی تا زمانی می‌توانند محبوب باشند که بیرون از قدرت و در حال مبارزه با حکومت باشند؟»

برگ سوم: اما داستان همچنان ادامه داشت. در حالی که دانشجویان طیف شیراز اولین اردوی سالانه خود را مردادماه ۸۱ در دانشگاه ساری برگزار و مجوز برگزاری این اردو را نیز به راحتی دریافت کردند، طیف علامه‌ای‌ها گویی مقدر به بی‌خانمانی بودند. دانشگاه شهید بهشتی اگرچه قرار بود که میزبان طیف علامه تحکیم برای اولین اردوی سالیانه‌شان باشد اما مجوز این نشست در روز مراسم و در حالی که دانشجویان از سراسر کشور به پایتخت آمده بودند، لغو شد. در نهایت نیز پس از نامه‌نگاری به سیدمحمد خاتمی و تشکیل جلسه‌ای با حضور نمایندگان وزیر اطلاعات، وزیر کشور، وزیر علوم و رئیس دانشگاه شهید بهشتی و کش و قوس‌های فراوان بود که این نشست در دانشگاه شهید بهشتی برگزار شد و دانشجویان تحکیمی راهبرد «نقادی قدرت– نزدیکی به ملت» را مطرح کردند. این در حالی بود که نشست طیف شیراز به راحتی برگزار شده بود و آن دانشجویان میزبان سخنرانانی از حزب مشارکت و مجاهدین انقلاب و دیگر گروه‌های دوم‌خردادی نیز بودند. سخنران افتتاحیه اردوی دانشجویان علامه‌ای تحکیم اما عبدالکریم سروش و سخنران اختتامیه آنها نیز مصطفی ملکیان، بود و هنوز نه بحثی از پارلمان دانشجویان به میان آمده بود و نه بحثی بر سر مسائل هویتی. نقد جبهه مشارکت و گروه‌های اصلاح‌طلب بر دانشجویان بدین ترتیب بر سر غفلت انجمن‌های اسلامی از هویت دینی نبود. پس چگونه بود که آنها همنشین طیف شیراز تحکیم شده بودند و وزارت علوم دولت اصلاح‌طلب نیز همراهی‌ها و همکاری‌های لازم را از طیف علامه تحکیم دریغ می‌کرد؟ پس از اردوی دانشگاه شیراز – در تابستان ۸۱– در حالی که دانشجویان تحکیمی مطابق اساسنامه‌شان هرماهه نشستی ماهانه و هرساله نشستی سالانه باید داشته باشند– اولین نشست بعدی آنها با مشکلات فراوان در اسفندماه ۸۱ در دانشگاه الزهرا برگزار شد. پس از دو نشست در دانشگاه علامه (اردیبهشت ۸۲) و تربیت معلم (تابستان ۸۲) نیز دانشجویان تحکیمی به «شهریار» کوچ داده شدند و دو نشست در شهریار و یک نشست در دانشگاه خواجه نصیر، آخرین نشست‌هایی بودند که از آن زمان تاکنون با مجوز وزارت علوم برگزار شدند. اکنون با مروری بر این داستان، در مفارقت دانشجویان تحکیمی و اصلاح‌طلبان چگونه به داوری باید نشست؟

■■■

در چنین مختصاتی است که آقای شیرزاد از طرح کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس ششم برای تصویب قانونی جایگزین در زمینه فعالیت تشکل‌ها و نشریات دانشجویی سخن می‌گویند و با اشاره به عدم تصویب آن توسط شورای نگهبان، از دانشجویان تحکیمی می‌پرسند که چرا به حمایت از این طرح در دانشگاه‌ها و انتقاد از رد شدن آن نپرداختند. بگذریم از اینکه در آن زمان (پایان سال ۸۰)، اصلاح‌طلبان اصولاً اعتقادی به حمایت‌های دانشجویی و فشار از پایین نداشتند و چنین فشارهایی را باعث خارج شدن روال مذاکرات و لابی‌ها از مسیر طبیعی‌اش می‌دانستند. اما آقای شیرزاد در حالی که ساختمان دفتر تحکیم پلمب شده، دو طیف شیراز و علامه در انجمن‌های اسلامی شکل گرفته، وزارت علوم در روالی غیرمعمول هر دو طیف را به رسمیت شناخته و در اعطای مجوز مراسم‌ها و اردوها و نیز نه جریان اکثریت مطلق بلکه اقلیت مطلق را بیشتر همراهی می‌کند و در حالی که اصلاح‌طلبان مشارکتی سخنران اردوها و مراسم‌های طیف شیراز تحکیم بودند، چه توقعی از دانشجویان علامه‌ای تحکیم داشته یا دارند؟ آیا در میانه این منازعات و بی‌مهری‌ها، انتظار آن می‌رفت که دانشجویان انجمنی هم‌پیمان با اصلاح‌طلبان باقی بمانند و پیاده‌نظام آنها در دانشگاه باشند؟ آقای شیرزاد در بخشی از مقاله‌شان نیز با اعلام این سخن که: «اینکه با کمال تاسف آیین‌نامه مصوب شورای انقلاب فرهنگی، تنها چارچوب حاکم بر فعالیت تشکل‌های دانشجویی است، ایرادی منطقی و بجا است» تاکید کرده‌اند که این «ایراد منطقی و بجا»، توجیهی برای خروج انجمن‌های اسلامی از شکل و قالب اسلامی‌شان نیست. اما آقای شیرزاد در حالی که عضو کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس ششم و عهده‌دار ریاست این کمیسیون برای دوره‌ای بودند و با استعفای مصطفی معین از وزارت علوم نیز نام ایشان به عنوان یکی از کاندیداهای عهده‌داری این پست مطرح شد، آیا می‌توانند در اشاره به محدودیت‌های حاکم بر فعالیت‌های دانشجویی، صرفاً به اعلام تاسفی بسنده کنند و سپس با انداختن توپ به زمین این دانشجویان بگویند: «من به یاد نمی‌آورم داعیه‌داران شعارهای رادیکال از فراز آسمان هفتم شعارهای‌شان قدمی پایین آمده و کمترین حرکتی برای تغییر حتی یکی از آئین‌نامه‌های شورای انقلاب فرهنگی حداقل در حوزه کارهای دانشجویی خودشان داشته باشند. . . و قادر نبودند ظرف ایجاد شده توسط آئین‌نامه شورای انقلاب فرهنگی را حتی به اندازه انگشت‌دانه‌ای موسع کنند.» «اعلام تاسف» آقای شیرزاد باعث نمی‌شود که از ایشان نپرسیم در چهارساله حضورشان در مجلس چه قدم موثری برای گشایش فضای دانشگاه‌ها برداشتند و وزارت علوم اصلاح‌طلب نیز چه پایه‌های دموکراتیکی را پس از هشت سال در مدیریت و اداره دانشگاه‌ها از خود به جای گذاشت. باید از احمد شیرزاد عزیز پرسید که در حالی که دولت اصلاح‌طلب زمینه‌ساز گشایشی در فضای دانشگاه‌ها نبود و آقای خاتمی نیز در پایان جلسه خود با اعضای شورای مرکزی تحکیم به شوخی و ریزخنده‌ای ضمن خداحافظی با آنها می‌گفت که «من باید زودتر بروم چون جلسه شورای عالی غیر قانونی انقلاب فرهنگی اکنون شروع می‌شود» دانشجویان از طریق چه محملی می‌توانستند زمینه‌ساز اصلاحات در این شورا و مانند آن باشند. نمایندگان این دانشجویان در حکومت مامور به چنین وظیفه اصلاحی‌ای بودند و اکنون در وظیفه‌ناشناسی آنها، دانشجویان سیاسی جز برگزیدن «نافرمانی مدنی» چه باید می‌کردند که نکردند؟ و آیا «نافرمانی مدنی» و بی‌اعتنایی دانشجویان انجمن‌های اسلامی به مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی را نمی‌توان اقدامی موثر از سوی این دانشجویان در میانه بی‌عملی اصلاح‌طلبان حاکم دانست؟ احمد شیرزاد اما در بخشی از مقاله خود با تکرار مدعیات حمیدرضا جلایی‌پور درباره موقعیت کنونی انجمن‌های اسلامی می‌گوید که: «به نظر من جفای غیر قابل بخششی در حق دانشگاه است اگر رضایت دهیم نهادهای داخل دانشگاه هرکدام هر روزی به رنگی که اقتضای شرایط را ایجاب می‌کند درآیند و هر بار تعریفی متفاوت و دلخواه از خود بروز دهند.» اما همچنان که پیشتر در نقد سخنان جلایی‌پور مطرح شد، در پاسخ به احمد شیرزاد نیز باید گفت که دفتر تحکیم وحدت در این سال‌ها – به‌رغم آنکه برخی چهره‌ها هر روز رنگی عوض کردند و لباسی از تن درآوردند و لباسی دیگر بر تن کردند– صرفاً از «پارلمان دانشجویی» سخن به میان آورده و طرح پارلمان دانشجویی نیز نه به معنای مارکسیست بودن است و نه به معنای لیبرالیست بودن و همچنین نه به معنای بنیادگرا بودن. آقایان شیرزاد و جلایی‌پور در نقد خود بر دانشجویان تحکیمی از ضرورت توجه این دانشجویان به «هویت تاریخی و هویت فرهنگی– سیاسی» دفتر تحکیم سخن به میان آورده‌اند. اما به راستی این هویت تاریخی را در کجا جست‌وجو باید کرد؟ در فعالیت چشمگیر این اتحادیه در داستان انقلاب فرهنگی، پاکسازی‌ها و تسخیر سفارت آمریکا یا در ممانعت‌اش از ورود نیروهایی نزدیک به اندیشه مهندس بازرگان به انجمن‌های اسلامی (در سال‌های ۷۸– ۷۶) می‌بینیم که این هویت تاریخی نه چندان افتخارآمیز است و نه چندان ثابت و غیر سیال، علاوه بر آن در سخن گفتن از هویتی سیاسی و فرهنگی نیز همین داستان برقرار و بدین ترتیب ابهام‌ها دوچندان خواهد شد. اما نگاه دقیق‌تر و داوری آقای شیرزاد آن‌گاهی هویدا می‌شود که ایشان در تحلیل خود سری هم به دانشگاه تهران می‌زنند و منازعه موجود در انجمن اسلامی این دانشگاه را چنین روایت می‌کنند: «تصور نمی‌کنم بین دو گروه رقیب در داخل انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران که هر دو گروه از دانشجویان معتبر و شناخته‌شده مسلمان و در عین حال دارای افکار روشن و اصلاح‌طلبانه هستند، مخالفت جدی با تعریفی که در فوق برای هویت انجمن اسلامی آمد وجود داشته باشد. . . نه آنچنان است که گروه نخست به دنبال تشکیل یک انجمن اسلامی بسته و زیرزمینی، با اعضایی که از هفت خوان گزینش رد شده‌اند، است و نه گروه دوم خواهان تشکیل انجمن بی‌دروپیکر و شکستن تمام مرزهای اخلاقی و دینی در آن است.» از آقای شیرزاد اما باید پرسید که وقتی در یک انجمن اسلامی مهدی فرزند ایشان و فرزند بسیاری از چهره‌های دیگر همچون عبدالکریم سروش، محسن کدیور، محسن رهامی و. . . با مشکل ردصلاحیت و اخراج مواجه می‌شوند، چگونه ایشان حمایت و توجیه عملکرد این انجمن را در مرکز توجه خود قرار می‌دهند. سخن از انجمنی است که دبیر آن اعتراض دانشجویان نسبت به اخراج اساتید دانشگاه تهران را «تحرکات عده‌ای آشوب‌طلب» می‌خواند و در حالی که خود را پیرو خط روشنفکری دینی و خط امام و بازرگان معرفی می‌کند، با تصمیم‌گیران در دانشگاه برای کنار گذاشتن نیروهای دموکراسی‌خواه به گفت‌وگو می‌نشیند. این گروه در انجمن اسلامی دانشگاه تهران از قضا در حذف نیروهای دموکراسی‌خواه و برخورد با آنها در انجمن‌های اسلامی بر معیار اسلامی بودن انجمن‌ها تاکید می‌کنند و بدین ترتیب است که باید از اصلاح‌طلبان منتقد، احمد شیرزاد و حمیدرضا جلایی‌پور، نیز پرسید که راهکارها و پیشنهادهای ایدئولوژیک آنها به انجمن‌های اسلامی آیا فرجامی و سرنوشتی جز آن خواهد داشت که در دانشگاه تهران تحقق پیدا کرده است.

■■■

بگذریم. که این داستان سر دراز دارد و پرونده آن را نمی‌توان به این راحتی مختومه اعلام کرد. اما آیا نتیجه این گفت‌وگوها ما را به سوی مفارقت بیشتر رهنمون باید باشد. پس از پسرکشی (هزینه‌کردن دانشجویان در مسیر اصلاحات) و پدرکشی (بی‌اعتمادی دانشجویان به اصلاح‌طلبان) آیا باری دیگر نوبت به «پسرکشی» رسیده است تا این دور محتوم، همچنان بر مدار چرخیدن بماند؟ این داستان را ما در همین‌جا خاتمه می‌دهیم اگرچه امیدی به مختومه شدن آن نیست و گویی داستان همچنان ادامه دارد.

طرح: فیروزه مظفری، شرق

خبرها

دفاع دوباره کارگزاران از لیبرال دموکراسی

گروه سیاسی: هدایت آقایی عضو شورای مرکزی حزب کار